



The Impact of Public Mentality on Race Originality in Ghaznavid and Seljuk's Dynasties

Mostafa Arezomand Leialakol^{*1}, Seyed Ali Ghasemzadeh²

Received: 03/01/2023

Accepted: 14/06/2023

Research background

So far, no independent research has been done about the attribution of the ruling class to Iranian lineages. Historical references and reports have also looked at it without paying attention to the spirit of the times and the mentality of the society and they have considered it as a result of the interest of the rulers.

The theory of the history of mentality has been proposed in recent years in Iran through the translation of several books in the field of philosophy of history and methodology of history. Shahidi's master's thesis on the one hand, and the article "Introduction to the history of popular mentality in Iranian architecture" by Ghayomibidhandi and Shams have discussed Iranian architecture from the perspective of popular mentality. Arezomand Leialakol, in her doctoral thesis, investigated the influence of *Shahnameh* on the Iranian mind and language during the Ghaznavid and Seljuk periods with the help of the theory of the history of mentalities and with the cooperation of Ghasemzadeh in the article "The History of Mentality and Shahnameh Studies", in which he has raised the importance of this theory in *Shahnameh* studies.

* Corresponding Author's E-mail:
mostafa.arezomand@gmail.com

1 .PhD Graduated of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

<http://www.orcid.org/0000-0002-3628-4792>

2 .Professor of Persian Language and Literature, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

<http://www.orcid.org/0000-0003-4433-9957>



Goals, questions, and assumptions

In this research, borrowing the theory of the history of mentalities, the focus is on the influence of the popular mentality and the spirit of the times influenced by *Shahnameh* on the behavior of the rulers in attributing themselves to the Iranian background and family during the peak period of religious prejudices. Basically, "the history of mentalities is the result of paying attention to "popular ideas" instead of "rulers' actions" (Stanford, 2008, pp. 18-19). Regarding the genealogy of the rulers and nobles in the discussed period, the questions is to see why it is following a mindset that was a symbol of atheism in the political and religious discourse of the period. In various sources of this period, Zoroastrians and Iranians were attributed to blasphemy and disbelief. So, if a non-Iranian ruler and - according to the conditions of the period - a Muslim, has to find a relationship for himself, he must either take refuge in his family or in Islamic beliefs that consider piety as a condition of superiority. Being attributed to an Iranian family, what justification can it have from the point of view of traditional historiography, which relies on sources with an objectivist and positivist view and does not like public attention? In this case, the method of the history of mentalities, which is the study of the influence of popular ideas on the behavior of nobles, can be a guide.

Main discussion

In the early Islamic centuries, respect for noble Iranian families was considered one of the good habits of Iranians, which was considered a necessary condition for kings. "None of the sultans and claimants of the Iranian monarchy in the third and fourth centuries did trace their lineage to the ancient kings and warriors" (Safa, 1990, v 1/219). Referring to this habit of Iranians, Biruni believes that in such an intellectual environment, many genealogies are fake (Biruni, 2007, p. 61)



The collective representations in the discussed period and the failure of the ruling thought against the popular mentality can be understood from various historical reports. After composing *Shahnameh* and spreading it and recovering the strength of the Iranian mentality which was at the same time as the decline of the power of the caliphs, the foreign Ghaznavid and Seljuk's rulers as well as small and large local governments and even the noble classes tried to attribute themselves to Iranian-*Shahnameh* characters in order to gain political and popular legitimacy for themselves.

Conclusion

From the viewpoint of the originality of genealogies, the class of nobles and rulers are divided into three categories: a) a category such as Safarian and Ziarian, who have Iranian origin and have preserved their lineage, or created an Iranian lineage for themselves, although many of these attributions are made under the pressure of collective mentality, b) a group such as the Taherians, in accordance with the prevailing intellectual trend, while having and preserving the Iranian relative, chooses the Arabic-Islamic relative for themselves, c) Turkish and foreign rulers who have taken the legitimacy of their rule from the caliph and succeeded in establishing a government by relying on and pretending to be Islam. But after some time and the weakening of the caliphs, in order to gain legitimacy and under the pressure of popular mentality, they forged an Iranian relative, whereas if they had stuck to their original speech in forming the government, they would have had to create an Islamic lineage for themselves or, according to their origin, they would have reserved their Turkish lineage; but influenced by the popular mentality, they have created an Iranian relative for themselves or, like the Gharakhanians (Ale-Afrasiab), if they remain Turkish, they try to connect it to the Iranians in some way



and consider themselves as having a common ancestry with the Iranians.

References

- Biruni, M. (2007). *Asar al-Baqiyyah about the early ages* (translated by Akbar Danasresht). Amir Kabir.
- Stanford, M. (2008). *An introduction to the philosophy of history* (translated into Farsi by Ahmad Golmohammadi). Ney Publishing.
- Zabihullah, S. (1990). *The history of literature in Iran (Volume 1 - from the beginning of the Islamic era to the Seljuk period)*. Ferdous.

دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

سال ۱۱، شماره ۵۱، مرداد و شهریور ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

DOR: 20.1001. 1.23454466.1402.11.51.1.7

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت نژادی

در حکمرانی غزنویان و سلجوقیان

مصطفی آرزومند لیالکل*^۱، سید علی قاسم‌زاده^۲

(دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۳ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴)

چکیده

در اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی ایرانیان از اعصار بسیار کهن این باور غلبه داشته است که شاه و خاندان پادشاهی صاحبان فره ایزدی‌اند. این باور بر اثر گذشت زمان در قرون متمادی، جنبه‌ای از روح قومی ایرانیان را به این صورت شکل داده است که برای کسب مقام فرمانروایی لایق‌ترین کس آن است که از خاندان شاهی و نژاده ایرانی باشد. در چنین فضای اندیشگانی، خاندان‌هایی که قصد حکومت در ایران، حتی در سطح غیرملی و محلی داشتند، باید از اهلیت و مشروعیت قومی بهره‌مند می‌بودند؛ در غیر این صورت مورد پذیرش اذهان عامه قرار نمی‌گرفتند. در این جستار با کمک نظریه تاریخ ذهنیت عامه، که به تأثیر پندارهای عامه بر کردارهای حکام می‌پردازد، به روش توصیفی - تحلیلی، تأثیر جهان‌بینی ایرانی و نگرش آنان نسبت به نقش اصالت نسب در مشروعیت حکومت در ذهن و زبان سلاطین غزنوی و سلجوقی، که متقارن با ظهور شاهنامه و رواج حماسه‌های ملی است، نشان داده شد.

۱. دانش‌آموخته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران (نویسنده مسئول).

*mostafa.arezomand@gmail.com

<http://www.orcid.org/0000-0002-3628-4792>

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران.

<http://www.orcid.org/0000-0003-4433-9957>

از نتایج تحقیق برمی آید که این التباس و مماثلت و تشابه حکام انیرانی (ترک و عرب) به قهرمانان حماسه ملی ایران، متأثر و ملهم از ذهنیت عمومی و روح زمانه جعل شده است و سلاطین غزنوی و سلجوقی با مصادره به مطلوب داستانها و قهرمانان اساطیری - حماسی ایرانی از حافظه بومی و جمعی ایرانیان برای مقبولیت و مشروعیت حکمرانی خود بهره می بردند و در این میان محوریت شاهنامه و روایات آن کاملاً آشکار است.

واژه های کلیدی: روح قومی، تاریخ ذهنیت عامه، شاهنامه، اسطوره، غزنویان، سلجوقیان.

۱. مقدمه

در کتب جغرافیایی و تاریخی که از قرون اولیه اسلامی در ایران باقی مانده اند، احترام به خاندان های اصیل ایرانی جزو عادات خوب ایرانیان شمرده شده است. حتی با پذیرش اسلام که تقوا را شرط اصلی برتری می شمارد، ایرانیان بر این باور خود اعتقاد شدید داشتند و آن را شرط لازم برای پادشاهان خود می شمردند. «ایرانیان قبول ندارند که به هیچ یک از دوران های سلف و خلف تا زوال دولتشان، کسی جز فرزندان فریدون پادشاهی ایشان داشته است مگر آن که کسی به ناحق و به غضب به صف ایشان آمده باشد» (مسعودی مروزی، ۱۳۸۲، ج. ۱/ ص. ۲۳۶).

بر اثر احترام این قبیل خاندان ها نگاهداری سلسله انساب و اثبات شرف نسبی در میان ایرانیان این دوره اهمیت داشت و برخی از خاندان ها می کوشیدند نسب خود را چنان که بوده و یا ادعا می کرده اند، حفظ کنند و علی الخصوص رعایت نسب برای پادشاهان و امرا ضروری بود، چنان که هیچ یک از سلاطین و مدعیان سلطنت ایران در قرون سوم و چهارم نبوده اند که نسب خود را به نوعی به شاهان و پهلوانان قدیم نرسانند (صفا، ۱۳۶۹، ج. ۱/ ص. ۲۱۹).

بیرونی در اشاره به این عادت ایرانیان، معتقد است در چنین فضای فکری ای، بسیاری از انساب ساختگی اند و می آورد: «بسا می شود که جمعی را وادار می کنند که دروغ هایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت بدهند، چنان که برای عبدالرزاق طوسی در شاهنامه نسبی ساخته اند و او را به منوشچهر نسبت داده اند و چنان که برای آل بویه ساخته اند» (بیرونی، ۱۳۸۶، ص. ۶۱). بیرونی ضمن شک در این انساب می گوید: «بسیار کم اتفاق می افتد که با طول زمان انساب به طوالی محفوظ بماند

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

و یگانه برهانی که برای نسبت به خاندانی باقی است آن است که جمهور خلق بر آن اجماع کنند» (همان، ص. ۶۲) و تنها نسب شمس‌المعالی و سامانیان و خوارزمشاهیان و شاهان شیروان را صحیح می‌داند (ر.ک: همان، ص. ۶۳). پافشاری بر اعتقاد شرف نسب برای امرا و حکام، کار را به جایی کشانده بود که خاندان‌های حاکم ترک‌نژاد دوران بعد نیز سعی در انتساب خود به شاهان و پهلوانان ایرانی داشتند و بر صحت این انتساب بسیار پافشاری می‌کردند.

۲. پیشینه تحقیق

ذکر و حفظ و حتی جعل انساب از قدیم‌ترین علایق حاکمان و طبقه اعیان بوده است، اما در هر دوره‌ای اصول موضوعه همان دوره، تعیین‌کننده چگونگی و چرایی این رفتار طبقه حاکم است. درباره انتساب طبقه اعیان به نسب‌های ایرانی و ملی که گاه جعلی نیز بوده است، در دوران منتهی به شاهنامه و هم‌زمان و بعد از آن، تاکنون پژوهش مستقلی انجام نشده است. هر آنچه هست حاصل اشارات و گزارش‌های تاریخی است که آن‌ها نیز بدون توجه به روح زمانه و ذهنیت حاکم بر جامعه به آن نگریسته و آن را حاصل علاقه حاکمان و اعیان دانسته‌اند. البته پیرو علاقه به دانستن شرف نسب حکام و اعیان، کتاب‌هایی در ذکر انساب شاهان در دوران مختلف نوشته شده است.

تاریخ ذهنیت در سالیان اخیر در ایران، به واسطه ترجمه چند کتاب در زمینه فلسفه تاریخ و روش‌شناسی تاریخ، کمابیش مطرح شده است. چند مقاله و پایان‌نامه نیز در حوزه معماری ایرانی، با تکیه بر تاریخ ذهنیت نوشته شده است که از جمله آن پایان‌نامه کارشناسی ارشد نازنین شهیدی با عنوان *درآمدی بر تاریخ فرهنگی معماری ایران* (۱۳۹۰) با راهنمایی مهرداد قیومی بیدهندی در دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی و نیز مقاله «درآمدی بر تاریخ ذهنیت عامه در معماری ایران» (۱۳۹۱)، از مهرداد قیومی بیدهندی و امید شمس در مجله *مطالعات معماری ایران* چاپ شده است. همچنین مقاله «تاریخ فرهنگی» نوشته جان. آر. هال به ترجمه عباس احمدوند در مجله *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا* آمده است. در این پژوهش به کمک نظریه تاریخ ذهنیت‌ها نشان داده شده است که چگونه ذهنیت عامه و روح زمانه که متأثر از اندیشه‌های ملی

بوده و از روایت‌های ملی سیراب می‌شده و با ظهور شاهنامه و رواج ادبیات حماسی، جانی دوباره گرفته است، رفتار حاکمان را در انتساب خود به پیشینه و خاندانی ایرانی در دوره اوج تعصبات دینی، جهت داده و رهبری کرده است.

۳. مبانی نظری تحقیق

مطالعات فرهنگی بررسی و شناخت چندسویه جامعه با کمک گرفتن از همه مصالح و مواد موجود است که در آن نقش افکار، ادبیات، زبان، تاریخ و هنر برجسته می‌نماید. مطالعات تاریخ فرهنگی و تاریخ ذهنیت به نوعی بازخوانی فرایندهای تولید، توزیع و کاربست معانی و نمادها در میان انسان‌ها، گروه‌ها و ملت‌هاست. این‌که چگونه معناها تولید شده‌اند و نمادها چگونه تفهیم شده‌اند، نمادها چگونه به لحاظ تاریخی برساخت شده‌اند، یا فرایندهایی که معانی و نمادها به صورت گفتمان‌ها و بازنمایی‌ها در غالب متون ادبی، متنی و بصری تولید و تکثیر شده‌اند.

مطالعات جدید تاریخ برای جبران دو ضعف بزرگ تاریخ‌نگاری سنتی به وجود آمد که همانا نادیده گرفتن عامه و عینیت‌گرایی بیش از حد بود. درواقع مورخان به پایه‌های فکری و پندارها و اعمال عامه روی آوردند که حاصل آن پیدایی رویکردی در تاریخ‌نگاری جدید بود که به تاریخ ذهنیت عامه مشهور شد. اساساً «تاریخ ذهنیت حاصل توجه به «پندارهای عامه» به جای «کردارهای اعیان» بود» (استنفورد، ۱۳۸۷، صص ۱۸-۱۹). بنابراین

منظور از تاریخ ذهنیت یا تاریخ طرز نگرش، ذهنیت گزیدگان جامعه در طول تاریخ نیست، زیرا ذهنیت گزیدگان موضوع تاریخ اندیشه و مرحله نخست تاریخ فرهنگی است [که رویکردی آرمان‌گرا دارد]. ذهنیت یا طرز نگرش مفهومی است که آن را برای فهم و توضیح وضع فرهنگ‌های گذشته در موضوع‌هایی به کار گرفته‌اند که در نظر مورخان متعارف غریب یا دست‌کم «نامدرن» است (Burke, 1998, p.6).

«از دهه ۱۹۲۰ برخی از مورخان فرهنگی به این نتیجه رسیدند که رویکرد آرمان‌گرا دچار مشکلات و محدودیت‌هایی است؛ ازجمله این‌که در آن فرهنگ عوام مغفول می‌ماند» (Hutton, 1991, p.237)، لذا این اندیشه در طی دهه‌های بعدی سده

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت... مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

بیستم رفته‌رفته قوام گرفت که اگر آرمان‌ها و خواسته‌های عامه این فرصت را نیافته‌اند که در قالب آثار شاخص معماری و هنر و گزارش‌های تاریخی به دست ما برسد، بدین معنا نیست که اهمیت نداشته است، بلکه جریانی کم‌وبیش پنهان و ناشناخته‌ای وجود داشته که خواسته‌ها و آرمان‌ها و اندیشه‌های عامه را نه شریف و فاخر، بلکه فرومایه شمرده و شایسته بررسی ندانسته‌اند. اگر نوعی دیگر از تاریخ، مستقل از تاریخ اندیشه، به نگرش‌های مردم عادی و به زندگی روزمره اختصاص یابد، چشم‌اندازهایی تازه پیش روی مورخان گشوده خواهد شد. از آن‌جا که ایشان این جنبه‌ها را بیشتر در «ذهنیت» عوام می‌جستند، این نوع از تاریخ فرهنگی را «تاریخ ذهنیت» خواندند (همان، ص. ۲۳۸).

از ویژگی‌های این مکتب، توجه به روح جمعی و نگرش‌های جمعی است که به این طریق سعی داشتند به تاریخ تام یا کامل دست یابند. در تاریخ خاطره جمعی همچنان به فرهنگ عوام توجه می‌شود؛ اما اساس بر این است که افق ذهنی هر جامعه یک کل واحد است و ساخته‌های عوام و خواص از جهان واحد فرهنگی برمی‌آید و میان آن‌ها انشقاق بنیادی نیست. پس می‌توان از شناخت ذهنیت خواص نیز به ذهنیت عوام پی برد. در تاریخ ذهنیت جمعی یا تاریخ خاطره جمعی آثار و ساخته‌ها و شواهد تاریخی را مظهر و نماد ذهنیت مردم گذشته می‌شمرند و معتقدند باید در پس این ظواهر، در پی شناخت ذهنیت تاریخی، باورها، عادات و آثار نمادین آنان بود (Confino, 1997, p.1389). موضوع تاریخ ذهنیت جنبه‌های فرهنگی ذهن و به عبارتی جنبه‌های روان‌شناسی جمعی است (Hotton, 1999, p.845) در نظریه تاریخ ذهنیت بیش از هر چیز با سه مفهوم یا مقوله سروکار داریم: نخست، «توجه به روح زمانه» دوم، «آشنایی با دانش هرمنوتیک» و سرانجام «الگوهای فرهنگی جامعه در دوره مورد مطالعه».

۴. بدنه اصلی (بحث)

حفظ و تداوم اعتقادات و آیین‌های ایرانی در دوران اسلامی بر عهده خاندان‌های اصیل ایرانی بود و توده مردم برای حفظ و صیانت از معتقدات خود هم‌سو با آن‌ها بودند.

مهم‌ترین طبقه اجتماعی که در دوران اسلامی سعی در حفظ و تداوم آداب و معتقدات ایرانی داشت، طبقه دهقانان بودند. «دهقانان پایگان اصلی فرهنگ و هویت ایران‌شهری بودند و به سه رکن اساسی این فرهنگ توجه ویژه داشتند: ۱. ساختار سیاسی پادشاهی و فرهنگ مهتری؛ ۲. تاریخ گذشته و داستان‌های رزمی و اساطیری؛ ۳. آیین‌های کهن ایرانی» (فتوحی رودم‌معجنی، ۱۳۹۷، صص. ۳۰-۳۱). این دهقانان که در میان طبقات مردمی مهم‌ترین طبقه اجتماعی محسوب می‌شدند، نسب خود را به شاهان و پهلوانان اساطیری و افسانه‌ای می‌رساندند. این معتقدات در شاهنامه نیز راه یافته است:

«ز دهقان بپرسید زان پس قباد که ای نیک‌بخت از که داری نژاد؟
بدو گفت: کز آفریدون گرد که از تخم ضحاک، شاهی ببرد
پدرم اینچنین گفت و من اینچنین که بر آفریدون کنم آفرین»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج. ۷، ص. ۶۷)

مروج‌الذهب دهقانان را طبقه دوم بعد از شهرگانان آورده و تبار آنها را به کیومرث رسانده است. «طبقه دوم بعد از شهرکان دهقانان بودند که فرزندان وهکرت پسر فردال پسر سیامک پسر نرسی پسر کیومرث شاه بودند وهکرت نخستین کس بود که رسم دهقانی آورد» (مسعودی مروزی، ۱۳۸۲، ج. ۱، ص. ۲۷۸). رهبریت فرهنگی و اندیشگانی ایرانیان توسط دهقانان از هر نظر مورد پسند عامه ایرانی بود، چون هم در زبان و اعتقاد و آیین و رسوم با آنها مشترک بودند، هم سلسله نسبشان به شاهان و شخصیت‌های اسطوره‌های ایرانی می‌رسید و هم از طبقه حاکم جدا بودند. در دوران غلبه عنصر عربی و ترکی

مردم به امید بهبود زندگی خود با خوش‌بینی با اشراف همکاری می‌کردند و آنان نیز همکاری مردم را ضرور می‌شمردند. سرانجام شورش‌های فکری مردم ثمر بخشید و حکومت ایرانی در بخشی از سرزمین ایران پدید آمد، اما حکومت در جریان حوادث و هجوم‌ها به مهاجران غیرایرانی انتقال یافت و اشراف جدیدی در مقابل دهقانان ایرانی ظاهر شدند و به سبب آن‌که دهقانان در میان ایرانیان نفوذ اجتماعی ریشه‌داری داشتند، اشراف نودولت بیگانه لازم داشتند که اولاً با دهقانان ائتلاف کنند و بسیاری از منصب‌های مالی مانند وزارت و قضاوت را به آنان واگذارند و ثانیاً به جعل تبارنامه پردازند و نسب خود را به اشراف پیشین ایران

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

برسانند، چنان‌که هیچ یک از سلاطین و مدعیان سلطنت ایران در دو قرن سوم و چهارم هجری نبوده‌اند که نسب خود را به نوعی به شاهان و پهلوانان قدیم نرسانند. ... در این مورد کار غلو به جایی کشید که غلامان نوخاسته ترک و مهاجمان زردپوست اوایل قرن پنجم هم نسبی ایرانی برای خود جعل کردند. ... جعل این تبارنامه‌ها حاکی از این است که اشراف ایرانی از نفوذی عمیق برخوردار بوده‌اند و بینش ایرانیان در این دوره به هر حال به موضوع اصالت نژادی و اشرافی رهبران خود گرایش داشته‌است. ایرانیان ستم‌دیده که شکل دیگری برای حکومت نمی‌شناختند، از گذشته خود یاری می‌گرفتند و در دوره تدوین و تنظیم شاهنامه نیز مانند گذشته دور خود به اعتبارهای قهرمانی خاندان‌های اصیل و نژاده ایرانی می‌گراییدند (مختاری، ۱۳۷۹، صص. ۶۲-۶۳).

آن‌چه باعث قدرت و محبوبیت دهقانان می‌شد و نیز آن‌چه جعل نسب را برای بیگانگان حاکم توجیه‌پذیر می‌کرد، ذهنیت عامه و روح حاکم بر زمانه بود که همه گروه‌ها، چه خودی و چه بیگانه، مجبور به تبعیت از آن بودند. هیچ‌کدام از طبقات اشرافی و اعیان جامعه از طبقه دهقان تا طبقه حاکم، نتوانستند حافظ واقعی فرهنگ و آداب و رسوم و زبان ایرانی باشند. این ذهنیت عامه و زبان عامه و توده مردم است که هویت و ملیت ایرانی را در طول دوران در معتقدات و آداب و آیین‌ها و زبان خود حفظ کرده و تداوم بخشیده است. اصلی‌ترین جلوه‌گاه این ذهنیت، روایات و داستان‌های ملی است که بعدها تحت تأثیر همین ذهنیت و روح زمانه توسط فردوسی مدوّن شد. این خدمت متقابل بود؛ از طرفی ذهنیت جمعی عامه و روح زمانه مقدمات سرایش شاهنامه را فراهم آورد و در طرف مقابل، شاهنامه آداب و معتقدات و روایات و زبان همین عامه را از نابودی نجات داد. این تحولات فکری و زبانی و فرهنگی تحت نفوذ شاهنامه و ذهنیت ایرانی، وقتی با احساس غبن تاریخی ایرانیان در شکست از اعراب و تحت ظلم بودن عامه همراه می‌شد، گذشته فرهنگی ایران به‌عنوان دوران طلایی تمدن و ملیت ایرانی در ذهن و زبان عامه جلوه می‌نمود. شاهان و فرمانروایان گذشته در نظر عامه مظهر داد و دهش و صاحب فره و پاکی بودند و همین عامه برای امروز خود نیز پذیرای حاکمانی بودند که به آن شاهان و فرمانروایان منسوب بوده و از نسل همان‌ها باشند. بنابراین پذیرفتنی است اگر بگوییم این حکومت‌ها بودند که تحت

تأثیر روح زمانه و ذهنیت عامه به رفتارها و کنش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود شکل خاصی می‌دادند و برای کسب مشروعیت و تداوم قدرت خود مجبور به رعایت آیین‌ها و رسوم ایرانی و حمایت از زبان فارسی و نهایتاً متلبس شدن به مظاهر فرهنگ ایرانی بودند.

۱-۴. نسب‌سازی حکومت‌های ایرانی تحت تأثیر ذهنیت عامه

حکومت‌های ایرانی که قبل و هم‌زمان با غزنویان در ایران حاکم بودند، هر کدام برای خود سلسله انسابی تصوّر می‌کردند و شجره‌نامه خاندان خود را به پادشاهان ساسانی و یا پادشاهان و پهلوانان اسطوره‌ای و شاهنامه‌ای می‌رساندند. مهم‌ترین این حکومت‌ها عبارت‌اند از: طاهریان (۲۰۵ تا ۲۵۹ ق)، صفاریان (۲۴۷ تا ۲۸۷ ق)، سامانیان (۲۶۱ تا ۳۸۹ ق)، علویان طبرستان (۲۵۰ تا ۳۱۶ ق)، فریغونیان (۲۷۹ تا ۴۰۱ ق)، زیاریان (۳۱۵ تا ۴۲۴ ق) و آل‌بویه (۳۲۰ تا ۴۴۰ ق) که هر کدام بر بخش‌هایی از ایران حکومت کرده و مدعی احیای حکومت ساسانی و یا دوران افسانه‌ای گذشته ایران بودند.

۱-۱-۴. طاهریان

طاهریان نخستین سلسله ایرانی هستند که بر سر کار آمدند. منابع متفق‌القول‌اند که طاهریان ایرانی‌الاصل بودند و نسب خزاعی را بدان سبب کسب کرده بودند که از موالی قبیله عرب خزاعه بودند. طاهر بن حسین معمولاً به فارسی سخن می‌گفت. هنگامی که طاهریان در اوج قدرت بودند، طرفدارانشان کوشیدند تا خاستگاهی بلند برای آن‌ها برسانند. «طاهریان مدعی بودند که از نوادگان رستم دلاور افسانه‌ای ایران بودند و دعبل بن علی شاعر عرب که نسبت خزاعی داشت مساعی طاهریان را در انتساب خود به قریش از یک سو و به امپراتوران ایران از سوی دیگر هجا می‌گوید» (فرای، ۱۳۶۳، ص. ۸۱).

مسئله انتساب به یک پیشینه محکم تاریخی همواره برای دریافت مشروعیت ملی نزد سلسله‌های مختلف تاریخ ایران مرسوم بوده است. «طاهریان سرآغاز چنین اقدامی در میان دودمان‌های تاریخی ایران بعد از اسلام بودند» (اکبری، ۱۳۸۷، ص. ۶۱). آنچه پیرامون نسب طاهریان بیشتر جلب توجه می‌کند، وجود سه روایت در انتساب طاهریان

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

به منوچهر و رستم و قبیله خزاعه است. این نسب‌سازی‌ها برای ادعای حکومت پیش از طاهریان مرسوم و متداول بود، چنان‌که اشکانیان خود را به اردشیر دوم هخامنشی و ساسانیان خود را به کیانیان (ر.ک: پیرنیا، ۱۳۸۹، ص. ۱۵۴، ۱۹۰) و روحانیان ساسانی نسب خود را به منوچهر می‌رساندند (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹، صص. ۱۵۳-۱۵۴). کمی پیش از طاهریان حمزه خارجی نسب خود را به زو طهماسب از خاندان منوچهر می‌رسانید

و اکنون طاهریان نسبی پیش‌تر از او برای خود پذیرفتند. طاهر و عبدالله بن طاهر در سخنان خود به نسب والای خویش مکرر اشاره می‌کردند. شعرا در وصف خاندان طاهر هر یک به نوعی آن‌ها را ستوده‌اند. ... مسلماً توجه و علاقه طاهریان به شعرا دست آن‌ها را در وصف نیاکان طاهر و نسب‌سازی باز می‌گذاشت و طاهریان برای پیش‌برد اهداف خود هرگز مانع آن‌ها نمی‌شدند (اکبری، ۱۳۸۷، صص. ۶۳-۶۴).

محققان نسب‌نامه طاهریان را مجهول و ساختگی می‌دانند. باید دقت کرد که چون در ذهنیت عامه و در معتقداتشان، اهمیت شرف نسب برای همه و بالاخص برای اشراف و شاهان اهمیت بسیاری داشته است، طاهریان نیز سعی داشتند برای خود شجره‌نامه‌ای بسازند که از طریق آن حمایت خاندان‌های محلی و طبقه عامه را جلب کنند تا بتوانند با نفوذ در لایه‌های طبقات مختلف اجتماعی به حکومت خود مشروعیت ببخشند. این در حالی است که طاهریان خود از طبقه دهقانان خراسان بودند. نکته دیگر در انتساب طاهریان منسوب بودنشان به طور هم‌زمان به قبیله خزاعه و شخصیت‌های شاهنامه‌ای چون رستم و منوچهر است. این رفتار آنان با توجه به روح زمانه که از ذهنیت ایرانی - باستانی و ایرانی - اسلامی هم‌زمان متأثر بود، قابل توجیه است و خود نشان از قدرت ذهنیت عمومی در جامعه دارد.

۴-۱-۲. صفاریان

ولایت سیستان همواره درگیر انقلاباتی دهقانی و فتنه خوارج بود. نهضت‌های مردم سیستان به رهبری حمزه بن آذرک یا عبدالله آغاز و به ظهور و قدرت یافتن صفاریان منجر شد. «آخرین خارجی بزرگ که چندی پیش از ظهور یعقوب در سیستان قیام نمود

حمزه پسر آذرک شاری معروف به حمزه بن عبدالله خارجی (متوفی ۲۱۳ق) است. این شخص نسبت خود را به زوطهماسب می‌رساند. یعقوب بن لیث صفار مؤسس سلسله صفاریان نسب خود را به گرشاسپ و از او به جمشید می‌رسانید (صفاء، ۱۳۶۹، ج. ۱/ ص. ۳۷). در بسیاری از منابع مدعی شده‌اند که یعقوب لیث صفاری نسب خود را به ساسانیان می‌پیوست (ر.ک: مختاری، ۱۳۷۹، ص. ۶۲؛ صفاء، ۱۳۶۹، ج. ۱/ ص. ۲۱۹). در تاریخ سیستان نیز به همین مطلب اشاره شده و نسب‌نامه‌ای برای یعقوب ساخته است و او را به بهرام گور و از او به کیومرث می‌پیوندد (ر.ک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۱، صص. ۲۰۷ - ۲۰۹). «یعقوب در خانواده‌ای رویگر در قریه «قرنین» به دنیا آمد. به روایت آباء و اجداد، این خانواده خود را از نسل شاهزادگان ساسانی می‌دانستند و نسب‌نامه‌ای برای خودشان داشتند. و سلسله نسب خود را به طهمورث دیوبند از سلاطین پیشدادی می‌رساندند» (باستانی پاریزی، ۱۳۸۳، صص. ۱۳۵ - ۱۳۶). یک امر دیگر نیز محرک یعقوب برای تفاخر و احساس تفوق بود و آن سنت تاریخی دیگری بود که اختصاصاً زادگاه یعقوب یعنی قرنین را بر سایر قراء و آبادی‌ها فضیلت می‌داد، چه معروف بود که در قرنین آثاری از آخور رخس وجود داشته است. این رویکرد صفاریان کاملاً منطبق با معتقدات مردم شرق مخصوصاً سیستانیان بود. چراکه بسیاری از سنت‌های باستانی در سیستان ماندگار بوده است. می‌دانیم که بنا بر معتقدات زرتشتیان فروهرها در سیستان از گرشاسپ پاسبانی می‌کنند و سوشیانس، رهایی‌بخش موعود در آیین زرتشتی پایان هزاره سوم از دریاچه هامون در سیستان ظهور خواهد کرد و خاستگاه بسیاری از روایت‌ها و داستان‌های حماسه ملی ایران از سیستان است و در شاهنامه و در ذهن عموم ایرانیان رستم پهلوانی سیستانی است. بنابراین یعقوب که خود از عیاران بود و به این معتقدات ایرانی ایمان داشت و به خوبی با فرهنگ آن منطقه آشنا بود، تحت تأثیر ذهنیت ایران‌گرای عامه در آن منطقه، چنین نسبی را برای خود برگزیده بود و اگر جز این می‌نمود در به دست آوردن حمایت مردم در سیستان برای تشکیل حکومت ناتوان می‌ماند.

۳-۱-۴. سامانیان

با ظهور سامانیان، فرهنگ ایرانی مجال بیشتری برای بروز و گسترش یافت. امرای سامانی نیز خود را وارث پادشاهان گذشته می‌دانستند و سعی داشتند خود را به آنان

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

منسوب کنند. نرشحی در *تاریخ بخارا* نسب آن‌ها را به سامان‌خدا، دهقانی از اهالی بلخ می‌رساند و در نسب امیراسماعیل سامانی می‌آورد: «اسماعیل بن اسد بن سامان‌خدا از فرزندان بهرام‌چوبین ملک بوده است.» (ر.ک: نرشحی، ۱۳۶۲، صص. ۸۱-۸۲). علت این انتساب را که در کتاب‌های تاریخی دیگری از جمله در *اخبارالطوال* و *تاریخ گزیده* آمده است می‌توان «استقرار و دوام بهرام‌چوبین در منطقه ماوراءالنهر دانست» (هروی، ۱۳۸۲، ص. ۱۲۰). شجاعت بهرام‌چوبین و چهره مردمی او مورد پسند عامه بوده که در انتساب این خاندان به او نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد، چراکه هدف اصلی در این انتساب‌ها کسب مشروعیت مردمی و جلب توجه و حمایت افکار عمومی بوده است.

به انتساب سامان به مغان زردشتی نیز در کتب تاریخی اشاره شده و در باب ولایت و نسب سامانیان آمده است: «و سبب ولایت سامانیان آن بود که سامان‌خدا بن حامتان که این همه را بدو بازخوانند مغ بود، دین زرتشتی داشت و نسب او سامان‌خدا بن کیومرث پادشاه نخستین که بر زمین بود» (ر.ک: گردیزی، ۱۳۶۳، صص. ۳۱۹ - ۳۲۳). این انتساب‌ها بیانگر سعی در به دست کردن دستاویزی بود که توسط آن، ذهنیت عمومی متکی بر مفاخر باستانی را همسو سازد و سامانیان با توجه به سابقه‌ای که در ماوراءالنهر داشتند و با توجه به حمایت‌هایی که از زبان و فرهنگ و آیین‌های ایرانی داشتند، توانستند این جایگاه را در میان مردم به دست آورند، چنان‌که باید گفت ظهور آنان در شرق جهان اسلام فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلام را شکوفا ساخت و زمینه مناسبی برای نوازع ایرانی فراهم آورد و این همه در سایه کسب حمایت ذهنیت عمومی ایرانی معتقد به مبانی ملی و اسلامی بود.

۴-۱-۴. فریغونیان

در *حدودالعالم* دربارهٔ آنان آمده است: «پادشاه این ناحیت از ملوک اطراف است ... و از اولاد افریدون است» (حدودالعالم، ۱۳۶۲، ص. ۹۵). فریغونیان به فرهنگ و زبان فارسی توجه زیادی مبذول می‌داشتند، چراکه نخستین کتاب جغرافیایی زبان فارسی، *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* به تشویق و به نام ابوالحارث محمد از امرای

آل فریغون نوشته شده است. از آنجا که زمان نوشتن این کتاب مقارن با جدال زبان فارسی و عربی بود و زبان فارسی در آن زمان رونق چندانی نداشت و زبان عربی زبان مسلط و زبان علمی بود، نوشتن این کتاب به زبان فارسی و نیز انتساب آن‌ها به فریدون در همین کتاب، می‌رساند که فریغونان نه تنها خود را ایرانی‌الاصل می‌دانستند، بلکه این امر نشانه‌ای از اهمیت ذهنیت ایرانی و ایران دوستی نزد حاکمان آل فریغون است.

۴-۱-۵. آل زیار (زیاریان)

آل زیار بر سر ناسازگاری با خلافت عباسی روی کار آمدند و مانند دیگر سلسله‌های ایرانی نسب خود را به دودمان پادشاهان ایران پیش از اسلام می‌رسانند: «مرداویج بن زیار الجیلی از فرزندان پادشاه گیلان و نسب ایشان به آغش و وهادان کشد که به عهد شاه کیخسرو ملک گیلان بودست» (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص. ۳۸۸) و «نسبشان را از اطراف مادری به قباد پدر انوشیروان می‌رسانند» (پیکاک، ۱۳۹۶، ص. ۵۱). حاکمان آل زیار سعی داشتند از سلطه عباسیان بیرون آیند. به این منظور، سعی در نشان دادن علاقه و تعصب خود نسبت به فرهنگ ایرانی و ملیت ایرانی داشتند. رفتار و آثار مرداویج نشان‌دهنده آن است که او تا چه حدی سعی در بیان و اثبات میهن‌دوستی و انتساب خود و روش پادشاهی‌اش به شاهان ساسانی داشت. مرداویج «فرموده بود تا تختی از زر برای او ساخته بودند تا بر آن نشیند و به شیوه افسر کسری، افسری گوهرنشان ساخته بود. او می‌خواست بر عراق تازد و بر آن چیرگی یابد و مدائن و طاق و ایوان خسرو را از سر سازد و آن‌گاه که چنین کرد، اگر کسی با او سخن گفت، شاهنشاهش بخواند» (ر.ک: ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج. ۱۱/ ص. ۴۷۶۵ به بعد). به‌طور خلاصه اقتباس مرداویج از شاهنشاهی ساسانی را می‌توان در چهار محور خلاصه کرد: الف) تدارک تاج و تخت مرصع به انواع جواهر؛ ب) ساخت کاخ‌ها و قصور به سبک معماری ساسانی؛ ج) برگزاری جشن‌ها و مراسم ایرانی با تجمل و تکلف بسیار؛ د) اطلاق عنوان شاهنشاه (رحمتی و شاه‌رخ، ۱۳۹۱، ص. ۲۸). این علاقه به فرهنگ و آداب و حفظ انساب ایرانی نزد جانشینان مرداویج نیز وجود داشت. عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر (فرمانروایی، ۴۴۱ - ۴۸۳ق) از آخرین امیران آل زیار در قابوسنامه در

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

نصیحت فرزندش گیلانشاه از نسب خود یاد می‌کند (ر.ک: عنصرالمعالی، ۱۳۸۰، ص. ۵). این توصیه و افتخار به شرف نسب، حکایت از اهمیت آن نزد زیاریان دارد. مسلماً چنین توجهی به آداب و سنن ایرانی جهت همراهی با ذهنیت عامه بود، چراکه درحالی‌که آل‌زیار از خلافت بغداد روی‌گردان بودند، تنها عامل مشروعیت آن‌ها، اتکا به اندیشه‌های ملی و کسب حمایت‌های مردمی و همراهی عامه بود.

۴-۱-۶. آل‌بویه

آل‌بویه وقتی به حکومت رسیدند سعی داشتند که از قهرمانان و شاهان شاهنامه یکی را نیای خود برگزینند و اعلام کردند بهرام‌گور نیاشان است. آن‌ها هم‌زمان «خود را به یکی از خاندان اصیل عرب هم منسوب می‌کردند» (پیکاک، ۱۳۹۶، ص. ۵۱). این رفتار آن‌ها نشانگر تبعیت از ذهنیت عامه و روح زمانه‌شان است، چراکه در محدوده فرمانروایی‌شان از نظر مذهبی مردم یا بر دین زرتشتی و آیین‌ها و آداب نیاکان خود باقی مانده بودند و یا به اسلام گرویده بودند. ابن‌اثیر در ذکر انساب آن‌ها گفته است:

آل‌بویه عمادالدوله ابوحسن علی و رکن‌الدوله ابوعلی حسن و معزالدوله ابوحسن احمد فرزندان ابوشجاع بویه بن فناخسرو بن ... سنباد بن بهرام گور ملک بن یزدگرد ملک بن هرمز ملک بن شاپور ذوالاکتاف بودند. امیر نصرین ماکولا تبار آن‌ها را چنین آورده است. ابن‌مسکویه می‌گوید که آن‌ها خود را از فرزندان یزدگرد شهریار واپسین شاه ایرانیان می‌پندارند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۲، ج. ۱۱/ ص. ۴۸۲۵).

در *مجم‌التواریخ* ضمن ذکر نسب آل‌بویه، می‌گوید آن‌ها به دلیل انتساب به اردشیر به شاهنشاه ملقب شده‌اند. «بوئی ابن فناخسره... بن شاه بهرام‌گور و تا ارده شیر پاک که او را شهنشاه خواندندی اول و از آن قبل فرزندان حسن بوئی را شاهنشاه لقب بود» (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، صص. ۳۹۰-۳۹۱).

گزارش‌های مبنی بر نسب حکومت‌های ایرانی از طاهریان تا آل‌بویه را می‌توان کم‌وبیش پذیرفت، هر چند می‌دانیم بسیاری از این انتساب‌ها احتمالاً بدان‌گونه که آورده‌اند، نبوده و زیر فشار ذهنیت جمعی ساخته شده است، اما آنچه درباره نسب‌سازی‌ها بسیار جالب است و نشان از قدرت تأثیر ذهنیت عامه و روح زمانه بر کردار حاکمان دارد، نسب‌سازی‌های سلسله‌های ترکان متعصبی چون غزنویان و

سلجوقیان است که تاب مقاومت در برابر ذهنیت عمومی و جهان اندیشگانی مردمی نیاورده‌اند و با این جعل انساب، به نوعی به دامن مردم پناه برده‌اند و این نمودار بارزی از شکست قدرت سیاسی - نظامی طبقه اعیان است. در مقابل پندارهای عامه، مخصوصاً آن‌که در زمان حاکمیت این حکومت‌ها با تدوین شاهنامه، پندارهای عامه و ذهنیت ایران‌گرای آن‌ها جانی تازه گرفت و روح زمانه و فضای فکری جامعه از تفکرات ملی بیش از پیش متأثر شد.

۲-۴. نسب‌سازی حاکمان غزنوی تحت تأثیر ذهنیت عامه و سرودن شاهنامه

در سده‌های سوم، چهارم و پنجم اغلب حاکمان و حتی امیران محلی سعی در انتساب خود به پادشاهان و پهلوانان افسانه‌ای ایرانی و یا پادشاهان ساسانی داشتند و می‌کوشیدند حکومت خود را در راستای همان حکومت‌های شاهان گذشته معرفی کنند. چنین ادعاهایی دربارهٔ به ارث بردن پادشاهی باستانی ایران از جانب پیشینیان و نیز رقبای هم‌عصر، چالش بزرگی برای حکومت بر ایران برای غزنویان ایجاد کرده بود. غزنویان تلاش داشتند برای حکومت خود مشروعیت مردمی کسب کنند و در این راه تلاش فراوانی کردند. از جمله آن‌که در برپاداشتن آیین‌ها و جشن‌های ایرانی تلاش کردند و شاعران و نویسندگان زیادی را در دربار خود پرورش دادند. اما از آن‌جا که شرف نسب حاکمان و شاهان نزد ایرانیان بسیار مهم بود، پادشاهان غزنوی مورخان و نویسندگان انساب را بر آن داشتند تا همچون سامانیان و آل‌بویه و زیاریان و... گذشته آنان را به پادشاهان و سلسله‌های پیش از اسلام ایران پیوند دهند. به این نسب‌های ساختگی در متون تاریخی دوران بعد هم اشاره شده است:

از جلادت و سخاوت او (سبکتگین) امام محمدعلی ابوالقاسم عمادی در تاریخ مجدول (این کتاب امروزه در دست نیست) آورده: که امیر سبکتگین از فرزندان یزدجرد شهریار بود و در آن وقت که یزدجرد در بلاد مرو در آسیایی کشته شد، اتباع و اشیاع یزدجرد به ترکستان افتاد و با ایشان قرابتی کردند و چون دو سه بطن بگذشت ترک شدند و ذکر نسب ایشان برین منوال بود؛ امیرسبکتگین بن جوق قراجه‌کم بن قراارسلان بن قراملت بن قرایغمان بن فیروز بن یزدجرد بن شهریار الفارس ملک‌العجم. والله اعلم بالصواب (منهاج‌سراج، ۱۳۴۲، ج. ۱/ ص. ۲۲۶).

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

نویسنده در پی آن است تا ترک بودن خاندان غزنوی را صحیح ندانسته و نژاد ترکی آن‌ها را مردود بشمارد و این کاملاً با روح زمانه و ذهنیت عامه که بر مبنای اساطیر و روایت‌های ملی، ترکان را دشمن تاریخی خود و فرهنگ و ملیت ایرانی می‌دانستند، سازگار است. از آن‌جا که این نسب‌نامه ساختگی بوده، نویسنده در پایان شک خود را با بیان عبارت والله اعلم بالصواب تلویحاً به خواننده هم القا می‌کند.

سر هم کردن چنین سلسله‌انسابی مورد اعتراض بعضی از علما و دانشمندان آن عصر بوده است، زیرا آن‌ها می‌دانستند که غزنویان ترکانی هستند که با قبولی غلامی در دربارهای ایرانی به نسبی رسیده و با کفران ولی‌نعمت خود، به قدرت رسیده‌اند. صفا این کار ترکان را دلیلی بر اهمیت موضوع اصالت نژاد نزد ایرانیان برای کسانی که خود را سزاوار سروری می‌دانستند، می‌شمارد (صفا، ۱۳۶۹، ج. ۱/ ص. ۲۲۰).

ثعالبی در *غرر/الاحبار* درباره نسب بردن غزنویان از شاهان ساسانی حرفی نمی‌زند، اما با معرفی غزنویان به عنوان آخرین پادشاهی از سلسله پادشاهانی که به نخستین پادشاه ایران، کیومرث، منسوب‌اند، سعی دارد غزنویان را به ایران باستان و شاهان ایرانی پیوند بزند و این می‌تواند به درخواست طبقه حاکم غزنوی برای پاسخ‌گویی به اذهان عمومی باشد. با وجود چنین تلاش‌هایی، در ادبیات این دوره که اوج ادب مدحی است، توجهی به این انتساب‌ها نیست.

با توجه به این‌که در مدیحه‌هایی که در قرن پنجم/ یازدهم برای غزنویان سروده شده است اشاره روشنی به یزدگرد وجود ندارد، به نظر نمی‌آید که این نسب‌شناسی نقش چشم‌گیری در تلاش غزنویان برای مشروعیت‌بخشی به خود بازی کرده باشد. در این مدایح اعضای خاندان غزنوی بیشتر با شخصیت‌هایی نظیر اسکندر و انوشیروان مقایسه می‌شوند، تا این‌که ادعا شود از آن‌ها نسب برده‌اند (پیکاک، ۱۳۹۶، ص. ۵۲).

هرچند این نظر پذیرفتنی است، اصل وجود چنین جریانی و تلاش برای نسب‌سازی‌ها نشان‌دهنده تلاش غزنویان در کسب مشروعیت در اذهان عمومی است. نکته بعد آن‌که مقایسه و تشبیه شاهان غزنوی به شاهان افسانه‌ای، از مقبولیت شخصیت‌های ایرانی و توجه به آنان در ذهن و زبان عموم مردم حکایت دارد. البته این

مقایسه‌ها در ذهن عامه نیز شکل می‌گرفت، اما نتیجه این مقایسه نزد عامه اگر به تنفر از طبقه حاکم و حسرت از شکوه گذشته می‌انجامید، در شعر شاعران مداح که دستگاه تبلیغی و جیره‌خوار حاکمیت بودند، به ترجیح ممدوح بر شاهان و پهلوانان ایرانی منجر می‌شد، حتی اگر این شاعران در ضمیر خود با عامه هم‌عقیده بودند. «شاید این ادعاها در مورد غزنویان صرفاً تشبیهاتی شاعرانه باشد، اما باید در نظر داشت که معاصران، رقبا و پیشینیان نزدیک این سلسله، همگی به دنبال این بودند که از گذشته ایران برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود استفاده کنند» (همان، ص. ۵۲) و این تحت نفوذ روح زمانه و ذهنیت عامه است. این تأثیر تا آن‌جاست که در خود شاهنامه نیز راه یافته و فردوسی نیز در ابتدای داستان جنگ بزرگ کیخسرو، به مدح محمود و مقایسه او با فریدون پرداخته است:

پسندیده از دفتر راستان	«... / بیوستم این نامه باستان
بزرگی و دینار و افسر دهد	که تا روز پیری مرا بر دهد
بلند اختری راد و رخنده‌ای	ندیدم جهاندار بخشنده‌ای
جوادی که جودش نخواهد کلید	همی داشتم تا کی آید پدید
نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت	.../ بدانکه که بد سال پنجاه و هشت
که اندیشه شد تیز و تن، بی‌گزند	خروشی شنیدم ز گیتی بلند
که جست از فریدون فرخ‌نشان؟	که ای نامداران و گردن‌کشان
زمان و زمین پیش او بنده شد	فریدون بیدار دل زنده شد
سرش برتر آمد ز شاهنشاهان	به داد و به بخشش گرفت این جهان
نهادم بدان فرخ‌آواز، گوش	... / از آن‌که که گوشم شنید این
همه بهتری باد فرجام اوی	بیوستم این نامه بر نام اوی
بگویم، نمانم سخن در نهان	... / که این نامه بر نام شاه جهان
خداوند ایران و توران زمین	... / خداوند هند و خداوند چین
به رزم اندرون، شیر شمشیرکش»	... / جهاندار محمود خورشیدفش

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج. ۴، صص. ۱۶۹-۱۷۳)

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ..._____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

فردوسی محمود را با صفاتی توصیف می‌کند که با فریدون قابل مقایسه است و فریدونی دیگر است و لایق آن است که شاهنامه به نام او نوشته شود. این توصیف خود حکایت از جایگاه بلند فریدون و دیگر شاهان افسانه‌ای در ذهن و زبان مردم دارد که برای توصیف هر شاهی به بزرگی و خرد و داد، او را به فریدون و دیگر شاهان ایرانی تشبیه کرده و با آن‌ها مقایسه می‌کند، چراکه در ذهن و زبان‌ها، الگو و نمادی برای خرد و بزرگی جز آن‌ها نیست.

۳-۴. نسب‌سازی حاکمان سلجوقی تحت تأثیر ذهنیت عامه

ظهور سلاجقه در تاریخ ایران و اسلام از عظیم وقایع و به‌منزله شروع دوره تازه است. مقارن ابتدای استیلای این قوم، خلافت دچار ضعف شده بود. آن‌ها که بسیار بدوی و دور از زندگی شهری و تمدن بودند، با پذیرش دین اسلام هر چند اندکی متمدن شدند، اما در دین‌ورزی بسیار متعصب بودند و دین‌داری آن‌ها نیز بر روحیه خون‌خواری‌شان افزود و بهانه‌ای جدید برای کشتارهای وحشیانه ملت ایران شد. آنان برای تداوم پادشاهی‌شان به دستاویزهایی از جمله حمایت بغداد و پذیرش اسلام دست زدند که حاصل آن احیای دوباره خلافت، هم‌زمان با تعصبات شدید دینی و قومی شد. دستاویز دیگر برای حکومت بر ایران، همان روش دیگر حکومت‌ها، یعنی انتساب به شاهان پهلوانان گذشته و افسانه‌ای بود و این در حالی است که «سلاجقه فرزندان سلجوق بن تقاق از رؤسای ترکمان‌اند که در خدمت یکی از خاندان ترکستان سر می‌کرده و از دشت قرقیز با تمام قبیله خود به طرف جند و از آن‌جا به بخارا کوچ نموده و در این سرزمین او و قبیله‌اش با شوق تمام قبول اسلام کرده‌اند» (لین‌پول، ۱۳۶۳، ص. ۱۳۳).

موضوع مهم در تسلط قبایل ترک خاصه قراخانیان و سلجوقیه، استفاده‌ای است که آنان از روایات و احادیث ایرانی درباره کلمه توران و اشتقاق این اسم از «تور» نام فرزند فریدون پادشاه بزرگ داستانی ایران کرده و سعی نموده‌اند نسب خود را به پادشاهان داستانی توران برسانند تا بتوانند برعادت ایرانیان که شرف نسب و انتساب به خاندان‌های قدیم سلطنتی را شرط پادشاهی می‌دانسته‌اند، بر آنان حکومت کنند (صفا، ۱۳۶۹، ج. ۲/ ص. ۹۶).

طبق اظهار نظام‌الملک در سیاست‌نامه سلجوقیان در پی آموختن شیوه‌های کشورداری ایرانی بودند و خود را از نسل افراسیاب دانسته و نسب خود را به افراسیاب می‌رساندند. نظام‌الملک در سبب تألیف کتابش می‌گوید که در سال چهارصد و هفتاد و نه بر طبق پروانه اعلی‌الملک‌شاه سلجوقی که از او و دیگر صاحب‌نظران خواسته بود: «که هر یک در معنی ملک اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که در عهد روزگار ما نه نیک است ... و نیز هر چه از آیین و رسم ملک و ملوک است و در روزگار گذشته بوده است از ملوک سلجوق بیندیشید و روشن بنویسید و برای ما عرضه کنید تا در آن تأمل کنیم و بفرماییم تا پس از این کارهای دینی و دنیای بر آیین خویش رود و آنچه دریافتنی است، دریابیم» (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۷، صص ۳-۴)

و چون بنده را فرمود که بعضی از سیر نیکو از آنچه پادشاهان را از آن چاره نباشد، بنویسد و هر چیزی که پادشاهان بر کار داشته‌اند و اکنون شرط آن بجای نمی‌آرند و چه پسندیده است و چه ناپسندیده، آنچه بنده را از دیده و شنوده و خوانده فراز آمد یاد کرده شد و بر حکم فرمان عالی رفته آمد (همان، ص ۱۴).

از سخن نظام‌الملک برمی‌آید که پادشاه سلجوقی بعد از گذشت چند دهه از حکومت سلجوقیان به این نتیجه رسیده است که روشی که بتوان در ایران حکومت کرد و مشروعیت لازم را نزد مردم کسب کرد، خلاف آن تعصبات قومی و دینی است که انجام می‌شده است و نظام‌الملک نیز از دیده و شنیده و خوانده، که مطمئناً روایات و اخبار ایرانی و ملی نیز تواند بود، برای راهنمایی او کتابش را مدون می‌کند. نکته آن‌که نظام‌الملک در معرفی ملک‌شاه این‌گونه او را توصیف می‌کند: «ایزد تعالی خداوند عالم شاهنشاه اعظم را از دو اصل بزرگوار که پادشاهی و پیش‌روی همیشه در خاندان ایشان بود - و پدر بر پدرهمچنین تا افراسیاب بزرگ - پدیدار آورد» (همان، ص ۱۳). این انتساب حاکی از نظام فکری جامعه است که حتی شخصی چون نظام‌الملک که نجیب‌زاده‌ای ایرانی است را وامی‌دارد تا شرف نسبی برای شاه ترک ایران در نظر بگیرد. گویا روح زمانه و ذهنیت جمعی نمی‌توانست جز این بیندیشد که شاهی بدون ریشه نسبی در تاریخ و اسطوره‌های ایرانی بر آن‌ها حکومت و سروری کند و دستگاه ذهنی

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت..._____مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

دوره چیزی جز این را جایز نمی‌دانست. به همین دلیل این انتسابات ساختگی، تا حد زیادی ذهن جامعه را اقناع می‌کرد، اما

این اظهار علاقه به نسب‌سازی در میان ترکان فقط چند گاهی دوام آورد، یعنی آل‌سبکتگین و آل‌افراسیاب و سلاجقه که قریب به عهد سامانیان و دوره رواج و غلبه عقیده نژادی در ایران بوده‌اند، احتیاج به جعل این روایات و انتساب خود به شاهان قدیم داشته‌اند، ... چنان‌که باید قرن ششم به بعد را دوره ضعف اندیشه ملیت در ایران دانست. از علل عمده این امر آن است که از طرفی تسلط‌های پیاپی قبایل ترک یا غلامان نوخاسته بی‌اصل، اندیشه شرافت نسب را برای شاهان و امیران کهنه و متروک کرد و از طرف دیگر بر اثر ترویج سیاست دینی، اندیشه قدیم ایرانیان را نسبت به حفظ طبقات و لزوم نسبت هر امیر و پادشاه به خاندان‌های سلطنتی ضعیف ساخت. ... رواج اندیشه جدید اندک‌اندک کار بی‌اعتقادی به اصول کهن ملی را به آن‌جا کشاند که گویندگان دست به استهزاء پهلوانان و مشاهیر بزرگ تاریخ نژاد ایرانی زدند و داستان‌های کهن ایران را که به‌منزله تاریخ قوم ایرانی بود، افسانه‌های دروغ شمردند (صفا، ۱۳۶۹، ج. ۲/ صص. ۹۷-۹۸).

۴-۴. شرف نسب نزد حکومت‌های محلی

هم‌زمان با حکومت‌هایی که درباره نسب آن‌ها صحبت شد، امارت‌های کوچک‌تری در گوشه و کنار ایران بودند که بعضی ایرانی‌الاصل بوده و بعضی نیز که ایرانی نبوده، برای خود نسبی ایرانی به دست می‌کردند. از جمله این حکومت‌ها که گاهی مدت امارت آن‌ها طولانی نیز بوده، عبارت‌اند از:

آل‌باوند: (۴۵ تا ۷۵۰ ق) لقب آن‌ها برگرفته از «باوه» نیای آن‌ها بود که «در شمال کشور در دوره پادشاهی خسرو پرویز می‌زیست و در دربار او مقامی بزرگ داشت» (برزگر، ۱۳۸۰، ج. ۲/ ص. ۴۴۵).

ملوک نیمروز: «خود را از اعقاب کیکاوس می‌دانستند» (صفا، ۱۳۶۹، ج. ۲/ ص. ۴۹) و مشهور به خاندان کیانی سیستان هستند که دومین سلسله از صفاریان بودند

که در سال ۳۹۳ق به حکومت سیستان دست یافتند (ر.ک: صفت گل، ۱۳۸۶، ص. ۱۵۹ به بعد).

ملوک شبانکاره: از سلسله‌های ایرانی تبار هستند. در *فارس‌نامه* آمده است: «نسب ایشان با بطنی می‌رود از فرزندان منوچهر سبط فریدون کی پادشاه نبودند آن بطن، اما از جمله اصفهبدان بودند» (ابن بلخی، ۱۳۸۵، ص. ۱۶۴).

شروانشاهان: حکومتی محلی که از اواخر قرن دوم هجری در شروان (قفقاز امروزی) حکومت می‌کردند. «بعد از مرگ شروانشاه علی بن هبثم، ایران‌شاه محمدبن یزید که خود را از اعقاب ساسانیان می‌دانست» (صفاء، ۱۳۶۹، ج. ۲/ ص. ۴۲) حکومت آن‌جا را در دست گرفت.

قراخانیان یا ایلک‌خانیان یا آل‌افراسیاب: سلسله ترک نژادی بودند که «به دلیل انتساب خیالی آن‌ها به شهریار توران زمین یعنی افراسیاب، آن‌ها را آل‌افراسیاب خوانده‌اند» (ر.ک: باسورث، ۱۳۷۱، ص. ۱۷۳). نیز از آن‌ها با عنوان «خانیان از تخمه افراسیاب» (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸، ص. ۴۰۸) یاد شده است.

شدادیان: حاکمان این سلسله به عنوان بخشی از ایرانیان کهن توانستند پس از تسلط اعراب به تدریج راه استقلال بیمایند. آنان حداقل دو قرن و نیم با سرسختی از هویت ایرانی دفاع کردند. شدادیان برای نخستین بار در میان حاکمان غرب ایران نسب خود را به ساسانیان رساندند و با افتخار از آن یاد کردند (ر.ک. شمس، ۱۳۹۳، ج. ۸/ ص. ۳۵۰-۳۵۱).

گذشته از امرای محلی، اعیان و اشراف و خاندان وزرا نیز در پی کسب شرف نسب بودند. در واقع تحت تأثیر تفکرات ایرانی و ذهنیت عامه، هر کسی که عنوانی و سری و سامانی داشت، سعی در اثبات نسبی ایرانی برای خود می‌نمود که البته در میان بیشتر این اعیان و اشراف، این شرف نسب واقعی است. ابوریحان بیرونی در *آثارالباقیه* به نقل از *شاهنامه ابومنصوری*، نسب ابومنصور عبدالرزاق را به منوچهر می‌رساند: «کما قیل لابن عبدالرزاق الطوسی من افتعال نسب له فی *الشاهنامه* ینتمی به الی منوشجر» (بیرونی، ۱۳۸۰، ص. ۴۵). ابومسلم خراسانی نسب خود را به گودرز می‌رساند، احمدبن سهل امیر مرو که دعوی پادشاهی داشت، یزدگرد ساسانی را نیای بزرگ خود

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

می‌شمرد. ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سیهسالار خراسان که او نیز داعیه سلطنت داشت، نسب خود را به گیو و از او به منوچهر و فریدون و جمشید می‌رسانید. وزیر او ابومنصور المعمری نیز که مأمور فراهم کردن شاهنامه به نثر شده بود، در این امر از او پیروی می‌کرد (ر.ک: مختاری، ۱۳۷۹، ص. ۶۲؛ نیز صفا، ۱۳۶۹، ج. ۱ / ص. ۲۲۰). «آل نوبخت خود را از نژاد گیو پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه می‌دانستند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۵۷، ص. ۶).

آنچه درباره نسب‌سازی‌ها گفته شد خود آینه تمام نمای روح زمانه و ذهنیت جمعی متأثر از عامه ایرانیانی است که بر آیین‌ها و معتقدات و تاریخ ملی خود در دوره غزنوی و سلجوقی پای‌بند مانده بودند و اصرار آنان بر این پندارها، در ذهن و زبان و اعمال طبقه امرا و بیگانگان حاکم بر آن‌ها تأثیر گذاشته و به رفتارهایشان جهت ویژه‌ای داده است. این رفتارها به کمک مفهوم «بازنمایی» در تاریخ فرهنگی قابل درک می‌شود. از ویژگی‌های تاریخ فرهنگی، مفهوم بازنمایی است. «بازنمایی بیانگر نوعی حضور است، همانند حضور یا عرضه عمومی چیزی یا کسی و امکان مواجهه با چیزی را فراهم می‌سازد که غایب است ... و یک هویت یا پدیده غایب را قابل رؤیت می‌سازد» (شارتیه، ۱۳۷۷، ص. ۱۰۴). بازنمایی‌های مربوط به دنیای اجتماعی در واقع محصول منافع گروه‌هایی است که آن‌ها را به وجود آورده‌اند. یعنی در ارتباط با هر بن‌مایه آن‌چه را که گفته می‌شود باید به موضع اجتماعی کسی که آن را می‌گوید مرتبط ساخت. «بازنمایی‌ها همواره در بستر رقابت‌ها و چالش‌های مربوط به قدرت و سلطه معنا پیدا می‌کنند» (همان، ص. ۱۰۵).

بازنمایی در کنار مفهوم ذهنیت، امکان توصیف سه نوع مناسبات موجود در برابر دنیای اجتماعی را فراهم می‌سازد: «نخست، عمل طبقه‌بندی و ترسیم که پیکره‌بندهای فکری بی‌شماری ایجاد می‌کند که براساس آن واقعیت به شیوه‌های متناقض توسط گروه‌های مختلف ایجاد می‌شود؛ دوم، کاربست‌هایی که هدفشان ایجاد زمینه‌های لازم برای شناخت هویت اجتماعی، ارائه شیوه خاص برای بودن در جهان و نشان دادن یک شأن یا رتبه به‌طور نمادین است؛ سوم، صورت‌های عینی نهادینه شده‌ای که نمادگرها به

کمک آن‌ها (به‌طور جمعی یا فردی) وجود گروه، طبقه، یا جماعت را مشخص می‌سازد» (همان، ص. ۱۰۶).

بازنمایی‌های جمعی در دوره مورد بحث و شکست تفکر حاکم از ذهنیت عامه را از گزارش‌های مختلف تاریخی، می‌توان فهمید. گزارش ابوریحان از پادشاهان ایرانی که آن‌ها را از اولاد ابراهیم دانسته (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶، ص. ۱۷۷) و نیز منسوب کردن آل‌بویه به بهرام‌گور و نسبت بهرام‌گور به عرب‌ها (همان، ص. ۶۲)، گویای این جدال فکری است که طبقه حاکم و اعیان مسلمان شده، سعی در انتساب اجداد ایرانی خود به قوم و فرهنگ غالب داشتند، اما در مقابل ذهن عامه و روح زمانه شکست خورده و این سبک نسب‌سازی‌ها مورد قبول واقع نشده است. ابوریحان ضمن اشاره به این گرایش عمومی، می‌گوید: «من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب می‌ورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند به قسمی که گاه افراط در این دو اعتقاد سبب رسوایی دعاوی ایشان شود» (همان، ص. ۶۴). بنابراین بیشتر انساب حاکمان را مردم می‌ساختند و چون در جهان اندیشگانی ایرانی پادشاهی که نسب ایرانی نداشته، غیرقابل تصور بود، نسب‌سازی ایرانی رواج یافت.

ایرانیان با پذیرش اسلام که نسبت به آن، اجنبی و خارجی بودند، دلبستگی به مظاهر فرهنگ ایرانی را از دست نداده‌اند و توانستند صفات و خصایص ملی خود را محفوظ بدارند. این گرایش ایرانی همراه با احساس عدم امنیت از سوی اعراب و نگاه منفی ایرانیان نسبت به آن‌ها در گزارش‌های تاریخی آشکار است. چنان‌که درباره سهل‌بن‌هاشم پدر احمدبن‌سهل که «از اسیلان عجم بود و نبیره یزدجرد شهریار» (گردیزی، ۱۳۶۳، ص. ۳۳۲) آمده است: «فضل و حسین و محمد پسران سهل بن هاشم‌اند که علم نجوم نیکو دانست. روزی او را پرسیدند که طالع پسران خویش چون ننگری تا عاقبت ایشان چگونه خواهد بود؟ گفت: چه نگرم که هر سه به یک روز کشته خواهند شد اندر تعصب عرب و همچنان بود» (همان، ص. ۳۳۲). این نظر گویای نگاه منفی و ترس از اعراب در جامعه است و جالب آن‌که احمد سهل از حامیان فردوسی در سرودن شاهنامه است. در چنین فضایی اعیان سیاست‌زده درباره زردشت و

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت ... _____ مصطفی آرزومند لیالکال و همکار

ایران‌گرایی نیز تعصب ورزیده و گزارش ابوریحان که زردشت را در زمره پیامبران دروغین می‌آورد مؤید این ماجراست (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶، ص. ۲۹۹)، اما در همین گزارش ابوریحان می‌بینیم که پادشاهان پیشدادی را آن‌قدر واقعی دانسته که زردشت را از نوادگان منوچهر می‌داند (همان، ص. ۲۹۹). گزارش مقدسی گویای اوج ایران‌ستیزی طبقه حاکم این دوره است، چنانکه گاهشماری ایرانی را جایز ندانسته و گفته است: «مگر نبینی که گاهشماری با نوروز و مهرگان جایز نباشد جز در مکاتبات که معمول است؟» (مقدسی، ۱۳۶۱، ص. ۲۲۰) و در جایی دیگر ستیز با زبان فارسی را آشکار می‌کند و می‌گوید: «رسول خدا گفت: بدترین زبان نزد خداوند فارسی است. زبان شیطان خوزی و زبان مردم جهنم بخارایی و زبان مردم بهشت تازی است» (همان، ص. ۶۲۵). همچنین در معرفی اقلیم فارس می‌گوید: «مردمش بدلهجه... و رسم مجوسان در آن آشکار است. ایشان نوروز و مهرگان را با مجوسان عید می‌گیرند» (همان، ص. ۶۳۰) و نیز در نکوهش شیراز می‌آورد: «مجوسان در آن‌جا بی‌نشانه راه می‌روند ... آداب گبران به کار برده می‌شود ... در جشن‌های کافران، بازارها آذین‌بندی می‌شود» (همان، ص. ۶۳۰). این گزارش‌ها علاوه بر آن‌که ایران‌گرایی عامه را در مقابل ایران‌ستیزی اعیان در آن دوران نشان می‌دهد، این سؤال را ایجاد می‌کند که چگونه در چنین فضایی برای حاکمان انساب ایرانی ساخته می‌شود و این بازنمایی حاصل چیست؟

این جاست که تاریخ ذهنیت‌ها با روش‌هایی که دارد در پاسخ به این ابهام مفید است. روش تاریخ ذهنیت‌ها بررسی اطلاعات منابع مختلف و تحلیل آن‌ها منطبق با روح زمانه در برهه‌های تاریخی است تا الگوهای رفتاری جامعه در هر دوره مشخص شود و هدف آن نشان دادن تأثیر پندارهای عامه بر کردارهای اعیان است. به همین منظور همه آن‌چه از عامه و اعیان باقی مانده است، در بافتی تاریخی معنی خاصی دارد. بنابراین در مرحله اول و جمع‌آوری اطلاعات، با تاریخ‌نگاری سنتی، علی‌رغم تفاوت در ارزش‌گذاری اطلاعات موجود، شباهت فراوانی دارد. این روش تحلیل در تاریخ ذهنیت‌هاست که نتیجه‌ای متفاوت را رقم می‌زند.

دربارهٔ انساب اعیان و اشراف در دورهٔ مورد بحث، هر چند بدیهی است که پیرو جریان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی بوده است، چرا پیرو ذهنیتی است که در گفتمان سیاسی و دینی دوره نماد الحاد بود؟ در منابع مختلف این دوره زردشتیان و ایرانیان به گبرگی و کفر منسوب بودند، پس اگر باید حاکمی غیرایرانی و بنا بر شرایط دوره مسلمان‌مآب، برای خود نسبتی دست و پا کند، یا باید به خاندان خود پناه برد یا به معتقدات اسلامی که تقوا را شرط برتری می‌داند. انتساب به نسبی غیر از آن، چه توجیهی می‌تواند از دید تاریخ‌نگاری سستی داشته باشد که با نگاهی عینیت‌گرا و اثبات‌گرایانه متکی بر منابع است و توجه به عامه را پسندیده نمی‌داند؟

پذیرفتن این نظر که ذکر انساب و منسوب کردن حاکمان به خاندان‌های ایرانی گرایشی عمومی نزد همهٔ شاهان بود، برای توجیه این انتساب‌ها کافی نیست، زیرا با پذیرفتن این عادت شاهان این ابهام وجود دارد که چرا آن‌ها به انساب واقعی خود دست نمی‌یازیدند؟ اگر بینگاریم که چون می‌خواستند بر ایرانیان حکومت کنند و انتساب به اجداد ترک نمی‌توانست دلیل موجهی داشته باشد، خود تأکید این نظر است که ذهنیت عمومی جامعه آن را نمی‌خواست و حاکمان به پیروی از پندارهای عامه چنین انتساب‌هایی را برمی‌گزیدند. نکتهٔ دیگر این‌که با وجود آن‌که مشروعیت سیاسی و مذهبی و حتی قدرت حاکمیتی این حکومت‌ها باید به تأیید خلفا می‌رسید و این حاکمان نیز تأکید بسیار داشتند خود را مسلمان پیرو آیین‌های اسلامی و معجره‌قوانین دین و جانشین بزرگان دینی به دیگران بنمایانند، چرا خود و خاندان‌های خود را منسوب به قبیله یا شخصیت‌هایی از عرب و صدر اسلام نکردند؟ پاسخ به این پرسش هم ما را بر آن می‌دارد که بپذیریم این حاکمان متأثر از روح زمانه و پندارهای عامه و ذهنیت‌ها در پی کسب مشروعیت مردمی و محبوبیت نزد ایرانیان، آگاهانه خود را به خاندان‌های اصیل و پادشاهان ایرانی منسوب می‌ساختند و این رفتارشان در واقع پذیرفتن و غرق شدن در روح زمانهٔ خود و پیروی از پندارهای عامه بود.

۵. نتیجه

غزنویان و سلجوقیان و حکومت‌های هم‌زمان یا نزدیک به آن‌ها، متأثر از روح زمانه، گرایش‌های مشابه در انتساب به شاهان و خاندان‌های ایرانی - شاهنامه‌ای و یا شاهان ساسانی داشتند. جو و روح زمانه در این دوران از دو مشرب سیراب می‌شد: الف) ایران‌گرایی و احساس غبن نسبت به گذشته پرغرور که به تنفر از قوم غالب ترک و عرب می‌انجامید و بیشتر ایرانیان که از طبقات محروم از قدرت و عامه مردم بودند به آن گرایش داشتند. به همین دلیل نیز از طرف طبقه حاکم رانده شده و به گبرگی منسوب بودند؛ ب) اسلام‌گرایی، که اغلب حاکمان و اشراف جدید اجتماعی برای تشکیل و بقای حکومت، خود را متصف به مظاهر آن جلوه می‌دادند و در این راه از خون‌ریزی‌های گسترده و هیچ جنایتی ابایی نداشتند.

در چنین فضایی اگر قرار بود نسبی از طرف حاکمان غیرایرانی و یا آن‌ها که برخاسته از مردم نبودند، برای خاندان حاکم انتخاب شود، نمی‌توانست ایرانی باشد. اما تقریباً تمامی این حاکمان چه ایرانی و غیرایرانی، با هر نوع گرایش مذهبی، خود را به شخص یا خاندانی ایرانی منسوب می‌داشتند و این نشان از غلبه پندارهای عامه بر رفتارهای این حاکمان دارد که به چنین برساختی از فرهنگ و ملیت ایرانی توسط طبقه حاکم می‌انجامد.

از منظر اصالت نسب‌سازی‌ها، طبقه اعیان و حاکمان به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف) دسته‌ای مانند صفاریان و زیاریان که اصالتی ایرانی دارند و نسب خود را حفظ کرده و یا نسبی ایرانی برای خود ساخته بودند. هر چند بسیاری از این انتساب‌ها بدان‌گونه نبوده که آورده‌اند و زیر فشار ذهنیت جمعی ساخته شده است؛ ب) گروهی که مانند طاهریان به تبعیت از جریان فکری حاکم، با داشتن و حفظ نسبی ایرانی، نسبی عربی و اسلامی نیز برای خود برمی‌گزینند؛ ج) حاکمان ترک و بیگانه که با تکیه و تظاهر به دین اسلام، مشروعیت حاکمیت خود را از خلیفه گرفته و موفق به برپایی حکومت شده‌اند، اما پس از چند صباحی و رو به ضعف رفتن خلفا، در پی کسب مشروعیت و زیر فشار ذهنیت عامه، نسبی ایرانی جعل کرده‌اند، در حالی که اگر به گفتمان اولیه خود در تشکیل حکومت پای‌بند می‌ماندند یا باید نسبی اسلامی برای خود

می‌ساختند و یا بنا بر اصل خود، نسب ترکی خود را محفوظ می‌داشتند، اما برعکس گفتمان اولیه خود، متأثر از ذهنیت عامه، نسبی ایرانی برای خود ساخته‌اند و یا مثل قراخانیان (آل‌افراسیاب) اگر به نسبت ترکی خود مانده‌اند، می‌کوشند آن را به طریقی به ایرانیان وصل کرده و خود را با ایرانیان در نسب مشترک بدانند.

عقیده نژادی در قرون بعد راه زوال پیش گرفت. علل عمده این امر آن است که از طرفی تسلط‌های پیاپی قبایل ترک یا غلامان نوحاسته بی‌اصل، اندیشه شرافت نسب را برای شاهان و امیران کهنه و متروک کرد و از طرف دیگر بر اثر ترویج سیاست دینی، اندیشه قدیم ایرانیان را نسبت به حفظ طبقات و لزوم نسبت هر امیر و پادشاه به خاندان‌های اصیل ضعیف ساخت.

منابع

- ابن اثیر، ع. (۱۳۸۲). *تاریخ کامل (الكامل فی التاریخ)* سیزده جلد. برگردان ح آذیر. تهران: اساطیر.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). *فارس‌نامه*. به تصحیح و تحشیه گ. لیسترانج و ر. نیکلسون. تهران: اساطیر.
- استنفورد، م. (۱۳۸۷). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه ا. گل محمدی. تهران: نشر نی.
- اقبال آشتیانی، ع. (۱۳۵۷). *خاندان نویختی*. تهران: کتابخانه طهوری.
- اقبال آشتیانی، ع. و هادی، ل. (۱۳۹۱). *تاریخ ایران اسلام، از آغاز تا انقراض آل زیار*. تهران: عقیل.
- اکبری، ا. (۱۳۸۷). *تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- باستانی پاریزی، م. (۱۳۸۳). *یعقوب لیث*. تهران: علم.
- باسورث، کلیفورد، ا. (۱۳۷۱). *سلسله‌های اسلامی، راهنمای گاهشماری و تبارشناسی*. ترجمه ف. بدره‌ای. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- برزگر، ا. (۱۳۸۰). *تاریخ تبرستان*. (جلد ۲ پس از اسلام، از دوره سه جلدی). تصحیح و پژوهش م. شکری فومشی. تهران: رسانش.
- بیرونی، م. (۱۳۸۶). *آثار الباقیه عن قرون الخالیه*. ترجمه ا. داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- بیرونی، م. (۱۳۷۰). *کتاب الصیدنه*. تصحیح و تحشیه ع. زریاب خویی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

تحلیل تأثیر ذهنیت عامه نسبت به اصالت... _____ مصطفی آرزومند لیالکل و همکار

پیرنیا، ح. (۱۳۸۹). *تاریخ ایران قبل از اسلام (ایران قدیم) یا تاریخ مختصر ایران تا انقراض ساسانیان و تاریخ ایران پس از اسلام*. ع. اقبال آشتیانی. تهران: پارمیس.
پیکاک، آ.سی.اس. (۱۳۹۶). *شاهنامه فردوسی در بافت عصر غزنوی*. گزارش میراث، فصلنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی، ۱ و ۲، ۵۶-۴۲.

تاریخ سیستان (۱۳۸۱). تصحیح م. بهار (ملک‌الشعرا). تهران: معین.
حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲). به کوشش م. ستوده. تهران: کتابخانه طهوری.
رحمتی، م. و شاهرخ، ع. (۱۳۹۱). *مرداویج و اندیشه‌های شاهنشاهی ساسانی*. پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، ۱، ۱۷-۳۸.
شارتیه، ر. (۱۳۷۷). *تاریخ فرهنگی؛ رابطه فلسفه و تاریخ*. ترجمه ح. نوذری. *تاریخ معاصر ایران*، ع، ۱۰۱-۱۳۰.

شمس، ا. (۱۳۹۳). *شدادیان. تاریخ جامع ایران. جلد هشتم (دوره بیست جلدی)*. گروه مؤلفان. گروه مترجمان. زیر نظر ک. موسوی بجنوردی. ویراستار ص. سجادی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی..

صفا، ذ. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول - از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی)*. تهران: فردوس.

صفا، ذ. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران (جلد دوم بخش اول و دوم - از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم)*. تهران: فردوس.

صفت‌گل، م. (۱۳۸۶). *برافتادن صفویان؛ سیستان، تاریخ نویسان و آخرین ملوک نيمروز در روایت شجره‌الملوک*. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ۱۸۲، ۱۵۵-۱۷۵.

عنصرالمعالی، ک. (۱۳۸۰). *قابوسنامه*. به اهتمام و تصحیح غ. یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
فتوحی رودممعینی، م. (۱۳۹۷). *نبرد دو زبان - نقش دهقانان ایرانی در جدال دیرپای پارسی با عربی*. *ایران نامگ*، ۴، ۲۳-۴۴.

فرای نلسون، ر. (۱۳۶۳). *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*. جلد چهارم از سلسله تحقیقات گروه تاریخ ایران دانشگاه کمبریج. مترجم ح. انوشه. تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ا. (۱۳۷۳). *شاهنامه*. دفتر چهارم. تصحیح ج. خالقی مطلق. زیر نظر ا. یارشاطر. کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران.

- فردوسی، ا. (۱۳۸۶). شاهنامه. دفتر هفتم. تصحیح ج. خالقی مطلق و ا. خطیبی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- فرنیغ دادگی (۱۳۶۹). بندهشن. گزارنده م. بهار. تهران: توس.
- لین‌پول، ا. (۱۳۶۳). تاریخ طبقات سلاطین اسلام (با جداول تاریخی و نسبهای ایشان)، ترجمه ع. اقبال. تهران: دنیای کتاب.
- گردیزی، ا. (۱۳۶۳). زین‌الخبار (تاریخ گردیزی). به تصحیح و تحشیه و تعلیق ع. حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مجم‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸). تصحیح م. بهار. به همت م. رضانی. تهران: کلاله خاور.
- مسعودی، ع. (۱۳۸۲). مروج‌الذهب (جلد اول و دوم). مترجم ا. پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مختاری، م. (۱۳۷۹). حماسه در رمز و راز ملی. تهران: توس.
- مقدسی، ا. (۱۳۶۱). احسن‌التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم. ترجمه ع. منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منهاج سراج (۱۳۴۲). طبقات ناصری (جلد اول و دوم). به تصحیح ع. حبیبی. تهران: اطلاعات.
- نرشخی، ا. (۱۳۶۲). تاریخ بخارا. ترجمه ا. القباوی. تصحیح م. مدرس‌رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نظام‌الملک، خ. (۱۳۴۷). سیرالملوک (سیاستنامه). به اهتمام ه. دارک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هروی، ج. (۱۳۸۲). تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام). تهران: امیرکبیر.

References

- Akbari, A. (2008). *The history of Taherian rule from the beginning to the end*. Samt.
- Bahar, M. (1939). *A collection of histories and stories*. Kolale Khavar.
- Bahar, M. (ed). (2002). *Tarikh Sistan*. Moin.
- Barzegar A. (2001). *Tabarstan history* (Volume 2 after Islam, from the three-volume series). Resanesh.
- Bastani Parizi, M. (2004). *Jacob Leith*. Elam.
- Biruni, M. (1991). *The book of Al-Saidnah* (edited by A. Zaryab Khoii). Academic Publishing Center.
- Biruni, M. (2007). *Athar al-Baqiyyah an Al-ghoron Al-khalie* (translated into Farsi by A. Danasresht). Amir Kabir.

- Bosworth, C. A. (1992). *Islamic dynasties, a guide to chronology and genealogy* (translated into Farsi by F. Badrei). Institute of Cultural Studies and Research.
- Burke, P. (1998). Mentalities. In *Global Encyclopedia of Historical Writing: K – Z*. Taylor & Francis.
- Chartier, R. (1998). Cultural history; The relationship between philosophy and history (translated into Farsi by H. Nozari). *Contemporary History of Iran*, 2(6), 101-130
- Confino, A. (1997). Collective memory and cultural history, problems of method, the American historical review. Oxford University Press.
- Faranbagh Dadagi. (1990). *Bondahishn*. Tos.
- Ferdowsi, A. (1994). *Shahnameh* (edited by J. Khaleghimutlaq). Iran Heritage Foundation.
- Ferdowsi, A. (2007). *Shahnameh* (edited by J. Khaleghimutlaq and A. Khatibi). Big Islamic Encyclopedia Center (Iranian and Islamic Research Center).
- Fotuhi Rudmejni, M. (2018). Battle of two languages - the role of Iranian peasants in the long-standing conflict between Persian and Arabic. *Iran Nameg*, 3(4), 23-44.
- Frye Nelson, R. (1984). *History of Iran from Islam to Seljuk* (translated by H. Anoushe). Amir Kabir.
- Gardizi, A. (1984). *Zain al-Akhbar (Gardizi's history)* (edited by A. Habibi). Iran Culture Foundation.
- Hervey J. (2003). *History of the Samanids (golden age of Iran after Islam)*. Amir Kabir.
- Hutton, P. H. (1991). The history of mentalities: The new map of cultural history. *History and Theory*, 20(3), 237–259.
- Hutton, P. H. (1999). Mentalities. In *Encyclopedia of Historians and Historical Writing*, A.L. Editor Kelly Boyd. Fitzroy Dearborn Publishers. London-Chicago.
- Ibn Athir, A. (2003). *Perfection in history* (in Arabic) (translated into Farsi by H. Azhir). Asatir.
- Ibn Balkhi. (2006). *Farsnameh* (edited by G. Listrange and R. Nicholson). Asatir
- Iqbal Ashtiani, A. (1979). *Nobakhti family*. Tahori Library
- Iqbal Ashtiani, A., & Hadi, L. (2012). *History of Islamic Iran, from the beginning to the extinction of the Ale Ziyar tribe*. Agil.
- Linpool, A. (1984). *History of classes of Sultans of Islam (with historical tables and their lineages)* (translated by A. Iqbal). World of Books.
- Maqdasi, A. (1982). *Ahsan al-Taqaqim fi Marefat Al-Aqalim* (translated into Farsi by A. Monzav). Iran Authors and Translators Company.
- Masoudi, A. (2003). *Moruj al-Zahab* (translated by A. Payandeh). Elmi and Farhangi.
- Minhaj Siraj (1963). *Tabaqat Naseri* (Volume 1 and 2). Ettelaat.
- Mokhtari, M. (2000). *Epic in mystery and national secrets*. Tos.

- Narshakhi, A. (1983). *History of Bukhara* (translated into Farsi by A. Al-Qabawi). Iran Culture Foundation.
- Nizam al-Mulk Kh. (1968). *Siral Muluk (Siasatnameh)*. Book Translation and Publishing Company.
- Onsor Al-Maali, K. (2001). *Qaboosnameh*. Elmi va Farhangi.
- Peacock A. C. S. (2017). *The Shahnameh of Ferdowsi in the context of the Ghaznavid era*. Heritage Report, a specialized quarterly magazine for providing information in the field of criticism and correction of texts, editions and Iranology. The third period. second year. Number one and two. Spring and Summer 2016. pp. 42-56.
- Pyrnia, H. (2010). *The history of Iran before Islam (Old Iran) or a brief history of Iran until the extinction of the Sassanids and the history of Iran after Islam*. Parmis.
- Rahmati, M., & Shahrokhi, A. (2012). Mardavij and the idea of Sassanid dynasty revival. *Historical researches of Isfahan University*, 4(1), 17-38.
- Safa, Z. (1990a). *The history of literature in Iran (Volume 1: From the beginning of the Islamic era to the Seljuk period)*. Ferdous.
- Safa, Z. (1990b). *The history of literature in Iran (Volume II, Part I and II: from the middle of the fifth century to the beginning of the seventh century)*. Ferdous.
- Sefatgol, M. (2007). The rise of the Safavids; Sistan, historians and the last king of Nimroz in the narration of Shagarat al-Maluk. *Journal of Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran*, 182, 155-175.
- Shams, A. (2014). *Shadadian. Comprehensive history of Iran, volume eight* (twenty-volume series). Group of authors. Group of translators. Under the supervision of K. Mousavi Bojinordi. Editor S. Sajjadi Tehran: Great Islamic Encyclopedia Center. pp. 313-368.
- Sotudeh, M. (ed). (1983). *Hodod Al-Alam men Al-mashregh ela Al-Maghreb*. Tahori Library.
- Stanford, M. (2008). *An introduction to the philosophy of history* (translated into Farsi by A. Gholmohammadi). Ney Publishing.